



۹- بهنام مؤمنی لندن
۱۰- سیما نوذری
برگزیدگان نهایی و رتبه‌های برتر سوگواره در مراسم اختتامیه که شامگاه ۳۱ شهریورماه در روستای تَشان (شهرستان جهم) برگزار می‌گردد، معرفی و مورد تقدیر قرار خواهند گرفت.
دبیرخانه چهارمین سوگواره شعر عاشورایی تَشان
هیأت داوران سوگواره: آقایان حسین سلیمی، مجید عابدی و محمدحسین ملکیان
کمیتهٔ علمی سوگواره: آقایان حیدر منصوری و علی مطهری
دبیر سوگواره: محمدرضا عیدی

ترتیب حروف الفباء و به شرح زیر اعلام می‌گردد. بر خود فرض می دانیم از کلیه شاعران گرانقدری که فراخوان دبیرخانه را اجابت و آثار خود را ارسال نمودند صمیمانه تشکر و قدردانی نماییم:
۱- بهراد باغبانی نیک
۲- هانیه بردستانی
۳- احمد جمعه‌پور
۴- فاطمه سادات حسینی
۵- شریعت رسولی
۶- حدیث زنگنه
۷- عبدالحسین فخرایی
۸- ظهیر محمودی

بسم الله الرحمن الرحيم
السلام عليك يا ابا عبدالله
با مدد از خداوند قادر متعال، و با پایان یافتن مهلت ارسال آثار آیینی به دبیرخانه سوگواره در دهم شهریورماه و وصول قریب به ۸۰ اثر از شاعران سراسر استان بوشهر در دو بخش عمومی (عاشورایی) و ویژه (حضرت علی اکبر علیه‌السلام)، کلیه آثار حایز شرایط مندرج در فراخوان، بدون ذکر نام شاعر در اختیار هیأت داوران و کمیته علمی سوگواره قرار گرفت. پس از ارزیابی اشعار و با احترام به تمامی شاعران آیینی شرکت‌کننده در سوگواره، آثار ۱۰ شاعر به عنوان منتخبین مرحله اول، به

بسم الله الرحمن الرحيم
السلام عليك يا ابا عبدالله
گزارش دبیرخانه چهارمین سوگواره شعر عاشورایی تَشان

ظهیر محمودی

چه پیش آمد که میدان پر شد از الله اکبرها
چه اسماعیل نابی می‌رود تا قلب خنجرها
لبش انا فتحنها، گونه‌اش والشمس می‌ماند
نکرده پای بندش ناله و گل‌بانگ خواهرها
گمانم سورة نور است والطور است در میدان
که استقبال از او کردند جبریل و پیمبرها
به میدان آمده تا عشق را مجنون خود سازد
که از نامش بلند آوازه شد فریاد هاجرها
به خون می شوید او گرد و غبار از صورت قرآن
که دارد محو می سازد یزید الله اکبرها
نلرز دست و پایت از شکوه داغ ها خواهر!
که باید خطبه توحید خوانی از برادرها
جهان با طعم ذلت در مرام ما نمی‌گنجد
چنان مشتاق دیدارم که مشتاق اند خنجرها
گلوی ما پریدند و نشد خالی جهان از ما
که الله الصمد خواندند این لب‌ها و حنجرها

سیما نوذری

یک نقطه روی مرکز این کاغذ کبود...
ساعت به وقت لحظهٔ پروانه در صعود
نمرودم آمده‌ست بگوید خدا منم
موسای من! تو را بسپارم به دست رود؟!
قرآن بخوان که نیزه تو را دور می‌کند
از آتشی که خشم خدا کرده‌است دود
روزی که آفریده‌شد این خاک ابرخیز
پا می‌گذاری به سراسیمگی وجود
محدودهٔ نگاه تو یعنی بهشت محض
یعنی خلاصه می‌کنمت در همین حدود:
مفهوم آب در عطش موج طاقت
چیزی به جز عروج به دریای دل نبود

بهراد باغبانی نیک

داستان حسین و آزادی‌ست
آنچه در قتلگاه می‌افتد
او که بیرون ز هرچه مظلومه‌ست
و زمین روسپاه می‌افتد
لحظه‌ای روی چهرهٔ خورشید
تکهای ابر تیره می‌پوشد
قدمی آن طرف‌تر اما آه
علم از دست ماه می‌افتد!
شانه و سر به نیزه بگذاری
بال‌هایت شکسته باشند و
آن طرف خیمه‌ای بدون ستون
این طرف تکیه‌گاه می‌افتد
لشکری سوی ماه می‌تازد
کافری به گناه می‌نازد
گفته‌بودند باز یادم رفت:
چاه‌کن توی چاه می‌افتد!
نیزه‌ای عمق استخوان دارد
آیه‌ایه از عمق جان دارد
غرق در ناله می‌شود کوهی
اشک از چشم ماه می‌افتد
مثل قرآن برگبرگی که
زیر سم بلند اسبان است
تکه‌تکه‌ست پیکر خورشید
شعله در خیمه‌گاه می‌افتد
زینب اما سترگ و بی‌پروا
لحظه‌ای دل شکسته می‌آید
می‌رود سمت خیمه‌گاه دلی
می‌دود سوی ... آه! می‌افتد
کربلا -یک روایت اندوه-
اول جاده‌های دل تنگی
یک سری را که منتظر مانده
کاروانی که راه می‌افتد

اشعار منتخب بخش اصلی (عاشورایی)

احمد جمعه پور

۱.
بر دستِ امیر پرورش یافته‌بود
عباس، دلیر پرورش یافته‌بود
ماهی که به دستِ او پلنگی نرسید
در دامن شیر پرورش یافته‌بود

۲.
تا شود از پیش، دشتِ تشنه پر تشویش‌تر
خرمنی زد دور ماه از شمَر کافر کیش‌تر
ماه کنعان جلوه کی دارد بر ماه حجاز؟
از ترنج دست‌هایش می‌چکد خون بیشتر
آب، ماهی‌ای ندید از تشنگی اش خشک‌تر
دشت، آهویی ندید از چشم او درویش‌تر
نینوا دَرْدی کشی می‌خواست تا بعد از همه
سرکش جامی کنار علقمه، بی‌خویش‌تر
از قلم افتاد دستش، گرچه در این سلسله
هیچ‌کس با خون کوثر نیست از او خویش‌تر
جانمی‌شد هبیشش زیر کسای احمدی
داشت از آل عبا، عباس یک «سین» بیشتر

شریعت رسولی

در ظهر عطش جهان به جز درد نداشت
غیر از تب تشنگی هم‌اورد نداشت
یک کوفه پر از مرد و تهی از غیرت
ای کاش زمین این‌همه نامرد نداشت
ماییم کویر، روح دریا دل توست
آیینۀ دل‌ربای زهرا دل توست
با این‌که هوای کوفه ابری‌ست ولی
آرام‌ترین گوشه دنیا دل توست
از غصه و اندوه بیابان می‌خواند
غمناک‌تر از شام غریبان می‌خواند
هفتاد و دو آیه را تلاوت می‌کرد
آن سر که به روی نیزه قرآن می‌خواند
با حنجرهات سپیده ناب بنوش
یک پنجره از غصه مهتاب بنوش
ای عشق! بیا برای سیراب‌شدن
از دست بریده تا ابد آب بنوش
دل در عجب تو یا ابا عبدالله!
بی‌تاب تب تو یا ابا عبدالله!
هر قطرهٔ آب رو به تو می‌گویم
قربان لب تو یا ابا عبدالله!
فریاد عطش شنید شاید در آب
یک دشت به خون کشید شاید در آب
آبی به کف آورد ولی آن را ریخت
تصویر سکینه دید شاید در آب

بهنام مؤمنی لندن

نماز شام غریبان بود
و گریه‌های پریشان‌ها
در آستانهٔ پاشیدن
درون دود و خیابان‌ها
نماز شام غریبان بود
سقوط ممتد باران بود
و آن‌که عاشق انسان بود
پناه برد به شیطان‌ها
ببین ببین که چلایم این‌جا
جنازه در وطنیم، اما
هنوز مرثیه می‌خوانیم
برای غربت انسان‌ها
چقدر می‌شود انسان بود
در این جماعت چندش‌ناک؟
به خود می‌آیی و می‌بینی
شکسته‌اند نمک‌دان‌ها
نمی‌توان گفتن: اما!
بگو چگونه خطر کردی
سیاوشانه سفر کردی
از آفتاب مسلمان‌ها؟
چگونه پُر شده‌ایم از تو
در این جهان پر از بوچی
در این جهان فراموشی
در این احاطهٔ فقدان‌ها؟
دلیل بوندنمان گم شد
ادامهٔ تنیمان گم شد
سکوت مانده به یاد تو
میان خونی دندان‌ها

اشعار منتخب بخش ویژه حضرت علی اکبر (علیه السلام)

حدیث زنگنه

شانه لزان و قدی خم‌شده، آیا پدر است؟
گوییا قصه روایت‌گر شقّ الکمر است
چشمه‌ای خشک‌شده پشت پسر می‌ریزی
به دلت بد نده او راهی خیرالشفر است
از پس معركة شب‌زده برمی‌آید
دست‌پروردهٔ نورانی قرص قمر است
چشم بد دور، به لب‌ها همه ماشالله
لشکری زخمی تیغ تر این گل‌پسر است
می‌نشیند به دل لشکر دشمن تیغش
دل‌نشین می‌رود از بس، خطرش بیشتر است
بس که یوسف شده، در معركة هم کشتهٔ او
زره و خود و هزار اسب و سوار و سپر است
بوی یاس و گل ریحان به مشامش پیچید
پلک‌هایش به نظر می‌برد و خوش‌خبر است
خبرش پخش شد و هر تک‌ماش جایی رفت
پدر آمد بکند جمع ... ولی بی‌ثمر است

عبدالحسین فخرایی

شهادت را حسین‌بن‌علی ا ع | همسنگر آورده
به خون خواهی صاحب‌امر، حوض کوثر آورده
شگفت‌انگیز! این‌که در منای دیگری حضرت
ذبیح‌الله‌دیگر چون علی‌اکبر آورده
همان جایی که بخشیده به «حَوا» آسمان‌ها را
ورود جنت‌الماوی «آدم» را، در آورده
به قربانانگاه‌برده هم‌حبیب‌ابن‌مظاهر را
هم از آل محمد اص ا کبر جنگ‌آور آورده
خدا با ضربهٔ شمشیر اکبر در نبرد تن
به تن از دشمن انبوه پیغمبر، سر آورده
شفاهی‌های تاریخ محرم، مو و قدی بود
که در مکتوب‌ها، مقتل، حدیث دیگر آورده؛
فقط شرحی از آن جنگ نمایان علی‌اکبر
حواس جمع شیعه را به پای منبر آورده
کنار نعش اکبر روی خاک آن تیرباران‌ها
چه غنچه ناشکفته آرزوی پسر آورده
به خیمه‌گاه خود - خورشید - جز قن‌داقه ماهی
از آن دشت بلا این پاره پاره پی‌کر آورده

اشعار منتخب ردهٔ سنی نوجوان (زیر بیست سال)

از رفتنات ...
هیچ قبیل‌ای نبود که قلبش
از غمت آکنده نباشد
سهم آن جمعه تلخ!
آن ساعت‌های مبهوت
سکوت بود سکوت ...
در ناباوری محض خیابان‌ها
که محرم‌ها را با تو بدرقه کردند ...
حالا شهر برای تو
مرثیه می‌خواند
دل‌تنگ‌تر از بغض زنجیرها!
و باران، آوای خیس نبودنت
در حنجرهٔ سرخ پنجره‌ها

هانیه بردستانی (۱۶ ساله)

«آتش از در گرفت راهش را»
رزق پهلو شکستن‌اش هم را
آتش از پشت خیمه‌ها آمد،
آتشی کم‌توان... ولی اکبر...
«جمعه شاید حدود ساعت سه»
جمعه شاید میان غربت غم
جمعه نزدیک عصر، پیکر او،
سهم تیر و سنان... علی اکبر
پا نشد تا که پای بابا را،
پا نشد حاجتش روا بشود
بغض پایین پا گرفت‌شد و
رخنه زد بین جان، ولی اکبر...
ساحت بی‌غروب پیشانی،
سر برآورد بر لبان فرات
سجدهٔ آخرش چه طولانی...
سجدهٔ بی‌اذان ولی اکبر...
«الغا بعدک به دنیا و
بعدک خاک بر سر دنیا
جان بابا به لب رسید و نشد،
بودنت سهم آن... علی اکبر»
تمام آینه‌ها تو را گریستند
تو را که از نور نام حسین
آفتاب نوشیدی!

فاطمه سادات حسینی (۱۹ ساله)

آینه، تکه‌تکه در گودال،
آینه خون‌تابان، علی‌اکبر
آینه، استعاره زد به خسوف،
آینه، آسمان، علی‌اکبر...
یک نفر غرق بهت بی‌دری،
هی صدا می‌زند تو را اما.
یک نفر در گلوی گهواره،
یک نفر بی‌زبان علی‌اکبر...
یک قدم رفت و ده قدم آمد،
یک قدم رفت و باز هم آمد
چشم خورشید در تقلا شد،
بر سپاهی جوان علی‌اکبر!..

زمان کجای زمان رفته؟
که بی‌زمانی‌مان مانده
و یاد خوردن قرآن‌ها
زمان دوباره تاریخ است
زمان دوباره تاریخ است
میان همه‌ها انگار
به سوررئال‌ترین حالت
هجای نام تو می‌پیچد
درون سینهٔ لیوان‌ها
تو می‌روی و نمی‌دانیم
چقدر و چند پریشانیم
در استحالۀ فرورفتیم
در استحالۀ ایمان‌ها
زمان کجای زمان رفته؟
که بی‌زمانی‌مان مانده
و یاد خوردن قرآن‌ها
زمان دوباره تاریخ است
زمان دوباره تاریخ است